



## تقریر درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی دامت برکاته

| مقرر    | حجت الاسلام محمد علی زحمت کش                                                | جلسه | ۷۵ | تاریخ | ۱۴۰۴/۱۱/۱۹ |
|---------|-----------------------------------------------------------------------------|------|----|-------|------------|
| عنوان ۱ | اصول عملیه                                                                  |      |    |       |            |
| عنوان ۲ | مقدمات بحث                                                                  |      |    |       |            |
| عنوان ۳ | مقدمه چهارم: تفاوت امارات و اصول و سبب تقدم امارات                          |      |    |       |            |
| عنوان ۴ | مسلك اول: وجود تفاوت اثباتی میان اماره و اصل                                |      |    |       |            |
| عنوان ۵ | دیدگاه اول: مبنای شیخ انصاری <small>رحمته الله</small> (نظریه حکومت و ورود) |      |    |       |            |

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الظَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»

### چکیده

در این درس، تفاوت بنیادین میان «امارات» و «اصول عملیه» با تمرکز بر دیدگاه‌های اصولیین متأخر و به‌ویژه نظریه شیخ انصاری رحمته الله مورد بررسی قرار گرفت. در ابتدا بیان شد که به‌طور کلی دو مسلك در تبیین این تفاوت وجود دارد: مسلك اول تفاوت را در «مقام اثبات» و لسان دلیل می‌بیند (دیدگاه شیخ انصاری، نائینی و عراقی) و مسلك دوم تفاوت را «ثبوتی» می‌داند (دیدگاه شهید صدر و نظریه مختار).

طبق نظریه شیخ انصاری که مبتنی بر تفاوت اثباتی است، دلیل حجیت اماره ناظر به «کاشفیت» از واقع است و با «تتمیم کشف» و جعل اعتبار، نقص کاشفیت اماره را جبران کرده و آن را «علم تعبیدی» قرار می‌دهد. در مقابل، دلیل حجیت اصل، صرفاً وظیفه عملی مکلف را در ظرف «شک» تعیین می‌کند بدون آنکه نظری به واقع داشته باشد.

از همین رو، نسبت اماره با اصول عملیه، نسبت تقدیم است. شیخ انصاری این تقدیم را در دو قالب تحلیل می‌کند:  
۱. اگر اصل، «عقلی» باشد - مانند برائت عقلی -، تقدیم اماره بر آن، از باب «ورود» است؛ زیرا اماره حقیقتاً «بیان» است و موضوع حکم عقل (قبح عقاب بلا بیان) را تکویناً رفع می‌کند.

۲. اگر اصل، «شرعی» باشد - مانند استصحاب -، تقدیم اماره از باب «حکومت» است؛ زیرا اماره، موضوع اصل (شک) را وجداناً از بین نمی‌برد، بلکه شارع با تعبد، شک را «کالعدم» فرض کرده و حکم شک را برمی‌دارد.

\*\*\*

### مرور مباحث پیشین

بحث حاضر پیرامون فرق میان «امارات» و «اصول» بر اساس مسالک متعدد اصولیین متأخر است. البته همان طور که پیش تر بیان شد، این بحث اساساً از مباحث اصول «ما بعد الشیخ» محسوب می شود که اصطلاحاً به آن «اصول جدید» گفته می شود.

بیان شد که در این زمینه، دو مسلک اصلی وجود دارد؛ بدین معنا که نگرش اصولیین در تبیین این تفاوت، به دو دسته تقسیم می شود:

**مسلک اول:** تفاوت در مقام اثبات: مسلک نخست، مسلکی است که فرق میان امارات و اصول را در «عالم اثبات» می بیند؛ یعنی تفاوت را «اثباتی» می داند. بدین توضیح که تفاوت میان امارات و اصول، در آن دلیلی نهفته است که برای اماره اثبات حجیت می کند و دلیلی که برای اصل اثبات حجیت می نماید؛ بنابراین قائلین به این مسلک می گویند فرق در «لسان دلیل» است. در ذیل این مسلک، سه نظریه وجود دارد که هر سه در این جنبه مشترک اند که فرق بین امارات و اصول را فرق اثباتی دانسته، یعنی تفاوت را به لسان دلیل بازمی گردانند. این سه نظریه عبارت اند از: نظریه شخص مرحوم شیخ انصاری، نظریه مدرسه میرزای نائینی، نظریه مدرسه محقق عراقی که ان شاء الله توضیح داده خواهد شد.

**مسلک دوم:** تفاوت در مقام ثبوت: مسلک دوم شامل دیدگاه هایی است که فرق را «ثبوتی» می دانند؛ نه صرفاً در لسان دلیل. در این مسلک نیز دو نظریه مطرح می شود: یکی نظریه استاد شهید، مرحوم آقای صدر رحمته الله است. نظریه ایشان مبتنی بر فرق بین امارات و اصول بر اساس «تراحم حفظی» در مقام «ملاک» است؛ لذا فرقی که ایشان بین امارات و اصول قائل اند، یک فرق ثبوتی است؛ آن هم فرق ثبوتی در مرحله ملاک. دیگری سخنی است که ما در اینجا داریم و آن این است که ما هم معتقدیم که فرق میان این دو ثبوتی است؛ منتها نه در مرحله ملاک، بلکه در «مرحله جعل». در مرحله جعل بین این دو فرق وجود دارد؛ ولو اینکه این فرق در مرحله جعل، مبتنی بر یک فوارق ملاکی هم باشد، اما اساس، این فرقی است که در مرحله جعل، بین حجیت اماره و حجیت اصل وجود دارد. این پنج مسلک کلیاتی بود که اکنون به تبیین آنها پرداخته می شود.

### مسلک اول: وجود تفاوت اثباتی میان اماره و اصل

#### دیدگاه اول: مبنای شیخ انصاری رحمته الله (نظریه حکومت و ورود)

نظریه اول، نظریه شیخ انصاری است که از نظریه های مبتنی بر تفاوت اثباتی بین «دلیل حجیت اماره» و «دلیل حجیت اصل» می باشد.

#### ماهیت دلیل حجیت اماره: تتمیم کشف

مرحوم شیخ، فرق بین دلیل حجیت اماره و دلیل حجیت اصل را در این می بیند که دلیلی که حجیت اماره را اثبات می کند، دلیلی است که «کاشف از واقع» را حجت می کند؛ یعنی لسان دلیل می گوید: چون اماره «کاشفیتی» از واقع دارد، لذا لسان دلیلش، لسان این است که «این کاشفیت، حجت است».

حال در معنای اینکه این کاشفیت حجت باشد چیست، باید گفت که گاهی در خود لسان شیخ هم آمده است که این، به معنای «تتمیم کشف» است؛ یعنی کشف اماره، کشف ناقصی است و به وسیله دلیل حجیت اماره، این کشف ناقص تبدیل به «کشف کامل» می شود. با چه چیزی این تبدیل صورت می گیرد؟ با این اعتباری که بر خود اماره اضافه می شود؛ یعنی این «اعتبار شرعی».

بنابراین دلیل اماره چنین است که دلیل «جعل کاشفیت» یا بگوییم دلیل «تتمیم کاشفیت» برای دلیل اماره است؛ یعنی برای آن اماره ای که بر حکم شرعی قائم شده است.

#### ماهیت دلیل حجیت اصل: تعیین وظیفه عملی

ولی دلیل حجیت اصل، دلیل کاشف از حکم واقعی نیست؛ بلکه دلیلی است که «تعیین وظیفه عملیه» می کند. دلیلی که اصل را حجت می کند، در حقیقت با اثبات حجیت برای اصل، شکی را که «موضوع» دلیل اصل است، با اعتبار شرعی، «کلا شک» (مانند عدم شک) فرض می کند.

#### حکومت بر اصول عملیه شرعیه

با توجه به آنچه بیان شد، هنگامی که دلیل حجیت اصل را در کنار دلیل حجیت اماره ملاحظه کنیم، دلیل حجیت اماره از آنجا که اماره را «کاشف» می داند و اماره را «علم» می داند - یعنی تتمیم کاشفیت برای اماره می کند - بر دلیل حجیت اصل «حاکم» می شود؛ زیرا موضوع دلیل حجیت اصل، «شک» است و دلیل حجیت اماره، این شکی که موضوع دلیل حجیت اصل است را «کلا شک» قرار می دهد. و لذا هنگامی که اماره قائم شد، دیگر مکلف شکی ندارد که بخواهد موضوع دلیل اصل قرار گیرد. علت اینکه دلیل اماره بر دلیل اصل مقدم می شود، این است که دلیل اماره، آن شکی را که موضوع دلیل اصل است، «لا شک» فرض می کند؛ چون برای اماره «تتمیم کاشفیت» کرده است.

وقتی شارع مقدس برای اماره «تتمیم کاشفیت» نمود، این بدین معناست که با قیام دلیل اماره، در اینجا موضوع دلیل اصل منتفی می شود. موضوع دلیل اصل چیست؟ «شک» است. چرا این موضوع منتفی می شود؟ با تعدی که در دلیل حجیت اماره نهفته است، این شک منتفی می گردد؛ زیرا دلیل حجیت اماره مثلاً می گوید: «الامارة کاشف تام» (اماره کاشف تام است). با فرض کاشفیت تامه برای مؤدای اماره و حصول این کاشفیت، شک زائل می شود؛ منتها شک به «تعدی» زائل می شود؛ یعنی به واسطه دلیل حجیت اماره، این شک ما تبدیل به «لا شک» می گردد؛ و الا در عالم واقع، حقیقتاً شک وجود دارد و ما شک داریم.

به عنوان مثال، وقتی ما در وجوب چیزی شک داریم، این شک در وجوب، مجرای «اصل برائت» است؛ اما اگر دلیل اماره ای وارد شد و دلالت کرد بر اینکه این فعل واجب است - مثلاً دعای «عند الرؤية» (هنگام دیدن ماه) واجب است - وقتی این عمل را واجب دانست، دیگر شک در وجوب به واسطه این دلیل زائل می شود. منتهی این زوال، زوال «تعدی» است، نه زوال حقیقی؛ یعنی حقیقتاً شک ما زائل نمی شود و همچنان برقرار است [چون علم وجدانی پیدا نکرده ایم]؛ اما دلیل حجیت اماره وقتی اماره را حجت می کند یا آن را کاشف قرار می دهد، با آن تعدی که در دلیل حجیت اماره وجود دارد و به کمک این جعل، آن شکی که موضوع حجیت اصل عملی بود، «کلا شک» (مانند عدم شک) می گردد.

این بیان فوق نسبت به «اصول عملیه شرعیه» است؛ یعنی اصولی که حجیت آنها را با دلیل شرعی اثبات می‌کنیم. اصول عملیه شرعیه مانند «اصل برائت شرعیه» و «اصل استصحاب» است که ما این دو اصل را با دلیل شرعی ثابت می‌کنیم. دلیل اصل استصحاب می‌فرماید: «لَا تَنْقُضُ الْيَقِينَ بِالشَّكِّ» (یقین را با شک نقض نکن). مفاد دلیل این است که اگر شک داشتی و یقین سابق وجود داشت، در چنین صورتی آن یقین سابق را باقی بدان و آن را به واسطه این شک نقض نکن. باز هم موضوع این دلیل، «شک» است؛ می‌فرماید: «إِنْ شَكَّكَتَ مَعَ يَقِينٍ سَابِقٍ، فَاحْكُمْ بِبَقَاءِ مُقْتَضَى الْيَقِينِ». در مقابل دلیل حجیت اماره می‌آید و می‌گوید: «إِنْ قَامَتِ الْأَمَارَةُ وَقَامَ خَبَرُ الْوَاحِدِ عَلَى شَيْءٍ، فَهُوَ لَيْسَ بِمَشْكُوكٍ، فَهُوَ كَاشِفٌ تَامٌّ عَلَى الْوَاقِعِ». بنابراین وقتی «خبر واحد» قائم شد، به کمک دلیل حجیتش، دیگر من شک ندارم که بخواهم بگویم موضوع «لَا تَنْقُضُ الْيَقِينَ بِالشَّكِّ» محقق شده است؛ بلکه شک من در اینجا منتفی می‌گردد. شک من به واسطه دلیل حجیت اماره منتفی می‌شود.

فرض کنید آبی داشتیم که محکوم به نجاست بود؛ یعنی قبلاً می‌دانستیم که این آب نجس است. بعدها شک کردیم که آیا بر نجاستش باقی است یا اکنون طاهر شده است؟ یا عکس این قضیه: قبلاً طاهر بود و الان شک می‌کنیم که آیا نجس شده یا نجس نشده است؟ استصحاب می‌گوید: «لَا تَنْقُضُ الْيَقِينَ بِالشَّكِّ»؛ اگر سابقاً طاهر بود، حکم به بقای طهارت کن. اما اگر «بینه» قائم شد بر اینکه: «این آبی که قبلاً طاهر بود - و ما می‌دانیم طاهر بوده - نجس شده است»؛ مثلاً آب خیلی است که خون در آن واقع شده یا با شیء نجس ملاقات کرده است؛ در اینجا این بینه جلوی استصحاب را می‌گیرد؛ زیرا دلیل حجیت بینه می‌گوید که اگر بینه قائم شد، این بینه به «حکم علم» است؛ کاشفیت از واقع دارد و کاشفیتش، «کاشفیت تامه» است؛ منتهی با «جعل شرعی» کاشفیت تامه می‌شود؛ و الا خود بینه فی نفسها، باز هم احتمال خطا در آن راه دارد و فی نفسها علم‌آور نیست. ولی وقتی دلیل حجیت بینه می‌گوید به بینه عمل کن و من این بینه را به منزله کاشف تام به حساب می‌آورم، اگر بینه قائم شد، دیگر شما شک ندارید. البته نه اینکه واقعاً شک ندارید؛ بلکه واقعاً شک داریم، اما دلیل حجیت بینه می‌گوید: «این شک تو، پیش من که شارع هستم، شک نیست». من این شک تو را زائل می‌بینم؛ این شک تو «لا شک» است.

این توضیحات نسبت به اصول عملیه شرعیه بود. خلاصه اینکه فرق بین اماره با اصل عملی شرعیه این است که دلیل حجیت اماره، بر دلیل حجیت اصل حاکم می‌شود؛ به این معنا که دلیل حجیت اماره، شکی که موضوع دلیل حجیت اصل را منتفی می‌کند.

### حکومت بر اصول عملیه عقلیه

اما «اصول عملیه عقلیه» نیز داریم؛ مانند اصل برائت عقلی، اصل تخییر و اصل احتیاط عقلی. «اصل احتیاط عقلی» می‌گوید: اگر شما علم به تکلیف داشتی و بعد شک در برائت ذمه پیدا کردی، چون علم به تکلیف داری و شک در برائت داری، در اینجا باید احتیاط کنی. مثلاً در مورد «علم اجمالی» به تکلیف و شک در مکلف به - به تعبیر شیخ -، علم دارم به اینکه یا «يَجِبُ عَلَى الْقَصْرِ» (نماز قصر بر من واجب است) یا «يَجِبُ عَلَى الْإِتْمَامِ»؛ اما الان شک دارم که وظیفه قصر است یا تمام؛ از این ناحیه که بر صدق عنوان «کثیرالسفر» بر مکلف، شک وجود دارد؛ لذا مکلف شک دارد که وظیفه اش چیست؛ به گونه ای که نمی‌داند آیا قصر بر او واجب است یا اتمام؟ در اینجا مکلف می‌داند که باید نماز ظهرش را بخواند، اما

نمی داند که باید نماز ظهر را شکسته بخواند یا تمام. اینجا مجرای «احتیاط» است؛ زیرا علم به اصل تکلیف وجود دارد، اما شک در «مکلف به» - به تعبیر شیخ انصاری - محقق است.

در چنین موردی «اصل احتیاط عقلی» جاری است. عقل حکم می کند که چون ذمه مشغول به تکلیف قطعی (نماز ظهر) است، باید یقین به «فراغت ذمه» حاصل شود؛ چراکه «اشتغال یقینی، فراغت یقینی می طلبد» و یقین به فراغت ذمه در اینجا جز از طریق احتیاط حاصل نمی شود.

حال اگر اماره ای قائم شود که دلالت کند بر اینکه: «يَجِبُ عَلَيْكَ الْقَصْرُ» یا «يَجِبُ عَلَيْكَ الْإِتْمَامُ». این اماره می تواند بر دو قسم باشد:

۱. بینه بر موضوع: مثلاً اگر شخصی شک در کثرت سفر خود کرده است، «بینه» ای قائم شود بر اینکه: «این مسافتی که تو رفتی و می آمدی، به اندازه ای است که کثرت سفر بر تو صدق می کند». در اینجا بینه بر موضوع قائم شده است.

۲. بینه بر حکم: یا اینکه دلیلی (روایتی) بر حکم قائم شود؛ مثلاً اصل مسافت برای این شخص محرز است، اما نمی داند که چه مقدار رفت و آمد در این مسافت موجب صدق عنوان «کثیر السفر» می شود؟ روایتی وارد شود که معیار را «کثرت اختلاف» (رفت و آمد زیاد) بداند؛ یعنی اگر کثرت اختلاف صدق کرد، این شخص کثیرالسفر است. مکلف می بیند که بله، کثرت اختلاف دارد؛ در اینجا این دلیل اماره - خبر واحد یا هر دلیل معتبر دیگر - می آید و شک او را منتفی می کند. دیگر شک ندارد که آیا قصر بر او واجب است یا تمام.

به دلیل این اماره ای که قائم شده، تکلیف او در اینجا این است که طبق اماره مثلاً به «تمام» عمل کند. دلیلی که اماره را حجت می کند، به مکلف می گوید: «دیگر شک نداری». دلیل حجیت اماره، شک مکلف را - که موضوع حکم عقل به احتیاط بود - تعبداً تبدیل به «لا شک» می کند؛ و بدین ترتیب، همان گونه که در اصول شرعیه بیان شد، موضوع اصل عقلی نیز مرتفع می گردد. اما در مورد «اصول عقلیه»، مسئله متفاوت است و از باب حکومت تعبدی نیست. در اینجا چنین نیست که دلیل حجیت اماره بیاید و تعبداً بگوید «شک تو، شک نیست»؛ بلکه با قیام اماره، شک، تکویناً و حقیقتاً از میان می رود و موضوع حکم عقل زائل می شود؛ زیرا شک در این بود که مثلاً آیا تکلیف من «قصر» است یا «تمام»؟ وقتی اماره و دلیل قائم شد و بیان کرد که «وظیفه تو تمام است»، در این صورت شک من وجداناً منتفی می شود. شک در اینجا حقیقتاً منتفی می گردد، نه اینکه صرفاً با تعبد شرعی منتفی شود.

بنابراین، نسبت میان دلیل حجیت اماره و دلیل حجیت اصول عملیه شرعیه، نسبت «حکومت» است؛ زیرا دلیل حجیت اماره با لسان تعبد می گوید: «من می گویم شک تو شک نیست». در حالی که در واقع و حقیقت، شک مکلف منتفی نشده است [زیرا اماره علم آور وجدانی نیست]؛ اما شارع آن را نادیده می گیرد. اما در مورد اصول عملیه عقلیه - مانند برائت عقلی - قضیه متفاوت است. مبنای «برائت عقلی»، قاعده «قُبْحُ عِقَابِ بِلَا بَيَان» است. عقل بر اساس اینکه «بیانی» نرسیده است، حکم به برائت جاری می کند. حال وقتی دلیل حجیت اماره آمد و فرمود باید در اینجا به «تمام» عمل کنی و تکلیف تو «تمام» است، در اینجا «لا بیان» (عدم البیان) تبدیل به «بیان» شده است. «لا بیان» حقیقتاً جای خود را به بیان داده است؛ زیرا «خبر واحد» مصداق بیان است؛ به همین دلیل حقیقتاً شک برطرف می شود. اما در برائت شرعی، موضوعش «لا یَعْلَمُونَ» (عدم علم) بود؛ همان طور که حدیث رفع می فرماید: «رُفِعَ... مَا لَا يَعْلَمُونَ»؛ یعنی رفع آن تکلیفی که

بیانی بر آن نیست و یا می‌فرماید: «إِنْ شَكَّكَتَ فَابْنِ عَلَى الْبَرَاءَةِ» (یا بنا را بر عدم وجوب بگذار)، دلیل حجیت اماره که می‌آید، لسانش این است که: «من که دلیل حجیت اماره هستم، این اماره را «لا شک» فرض می‌کنم؛ من این اماره را «علم» و «کاشف تام» فرض می‌کنم؛ چون لسانش چنین است، لسان «حکومت» دارد؛ یعنی با تعبد، شک من «لا شک» می‌شود؛ نه اینکه حقیقتاً شک من زائل شود. به خلاف اصول عقلیه؛ در اصول عقلیه، حقیقتاً شک من «لا شک» می‌شود و موضوع حکم عقل حقیقتاً زائل می‌گردد.

### کلام مرحوم شیخ انصاری در عدم تعارض امارات و اصول

از آنجا که این مبنای مرحوم شیخ در تمام مباحث اصول عملیه تأثیرگذار است و حرف اساسی ایشان محسوب می‌شود - که تا آخر مباحث اصول عملیه اثر دارد - عین عبارت ایشان نقل می‌شود. ایشان می‌فرماید:

«لا تعارض بین الاصول و ما یحصله المجتهد من الأدلة الاجتهادية؛ لأنّ موضوع الحكم في الاصول الشيء بوصف أنّه مجهول الحكم، و في الدليل نفس ذلك الشيء من دون ملاحظة ثبوت حكم له، فضلا عن الجهل بحكمه. فلا منافاة بين كون العَصِيرِ المتَّصِفِ بجهالة حكمه حلالاً على ما هو مقتضى الأصل، و بين كون نفس العَصِيرِ حراماً كما هو مقتضى الدليل الدالّ على حرمة.»<sup>۱</sup>

میان اصول عملیه و آنچه مجتهد از ادله اجتهادی [یعنی امارات] به دست می‌آورد، تعارضی وجود ندارد؛ زیرا موضوع حکم در اصول، شیء است به قید اینکه حکم آن مجهول است، ولی در دلیل اجتهادی، موضوع همان شیء است بدون ملاحظه ثبوت حکمی برای آن، تا چه رسد به جهل به حکم آن. پس هیچ منافاتی نیست میان این که عصیری که حکم آن مجهول است، بنابر مقتضای اصل، حلال باشد، و اینکه همان عصیر، بنابر دلیلی که بر حرمتش دلالت می‌کند، حرام باشد.

این عبارت شیخ انصاری، عبارتی است که اگر تنها همین عبارت بود، با نظریه ما در تبیین تفاوت سازگارتر می‌نمود. در آینده بیان خواهد شد که نسبت میان امارات و اصول، «تقدم رتبی» امارات بر اصول است. زیرا دلیل حجیت اصل، مفادش این است که: «الشيء المشكوكُ حُكْمُهُ الْبَرَاءَةُ» (حکم شیء مشکوک، برائت است). پس موضوع در اصل عملی، «شیء مشکوک» است؛ اما دلیل حجیت اماره می‌گوید: «الشيء حُكْمُهُ كُذَّا». در اینجا دیگر قید «المشكوك» وجود ندارد. یا به بیان دیگر: اماره «حکم اولی» شیء را بیان می‌کند؛ اما در اصول عملیه، شیء با عنوان «أَنَّهُ لَا دَلِيلَ عَلَى حُكْمِهِ» (اینکه دلیلی بر حکمش نیست) موضوع اصل قرار می‌گیرد. بنابراین، اصل عملی، دلیل بر حکم در فرض «حيث لا دليل» (جایی که دلیل نیست) است؛ اما اماره دلیل بر «خود حکم» است، نه دلیل بر حيث فقدان دلیل. پس اصل از نظر رتبه، مؤخر از دلیل اماره است؛ چراکه موضوع اصل، «عدم وجدان دلیل» و «فقدان دلیل» است. اما موضوع اماره، «ذات الشيء» است؛ مثلاً اماره می‌گوید: «الْحَمْرُ حَرَامٌ». حرمت را بر خود خمر بار می‌کند. اما اصل می‌گوید: «المائع الذي لا تعلم بالدليل على حكمه» مثلاً «حلال» یا «يجوز شربه». همین امر موجب می‌شود که تقدم اماره بر اصل، «تقدم رتبی» باشد. ابتدای عبارت شیخ

۱. فرائد الأصول؛ ج ۴، ص ۱۱ و ۱۲.

انصاری نیز با همین تقدم رتبی که مورد نظر ماست، سازگاری بیشتری دارد؛ اما ایشان در ادامه، بحث را به سمت دیگری سوق می دهند.

مرحوم شیخ می فرماید:

والدلیل المفروض:

إن كان بنفسه يفيد العلم صار المحصل له عالما بحكم العصير، فلا يقتضي الأصل حليته؛ لأنّه إنّما اقتضى حليّة مجهول الحكم، فالحكم بالحرمة ليس طرحاً للأصل، بل هو بنفسه غير جارٍ وغير مقتض؛ لأنّ موضوعه مجهول الحكم.

وإن كان بنفسه لا يفيد العلم، بل هو محتمل الخلاف، لكن ثبت اعتباره بدليل علمي:

فإن كان الأصل ممّا كان مؤداه بحكم العقل - كأصالة البراءة العقلية، والاحتياط والتخيير العقليين - فالدليل أيضا وارد عليه ورافع

لموضوعه؛ لأنّ موضوع الأول عدم البيان، و موضوع الثاني احتمال العقاب، و مورد الثالث عدم المرجح لأحد طرفي التخيير، و كلّ ذلك يرتفع بالدليل العلمي المذكور.

وإن كان مؤداه من المجعولات الشرعية - كالاستصحاب و نحوه - كان ذلك الدليل حاكماً على الأصل، بمعنى: أنّه يحكم عليه بخروج موردّه عن مجرى الأصل، فالدليل العلمي المذكور وإن لم يرفع موضوعه - أعني الشكّ - إلّا أنّه يرفع حكم الشكّ، أعني الاستصحاب<sup>۱</sup>؛

و دلیل فرض شده [یعنی دلیلی که می خواهد این اصل یا اماره را حجت کند]:

اگر خود آن دلیل مفید علم باشد، شخصی که آن را به دست آورده، عالم به حکم عصیر می شود؛ در این صورت، اصل، حلیت آن را اقتضا نمی کند؛ زیرا اصل تنها حلیت «مجهول الحكم» را اقتضا می کرد. پس حکم به حرمت، کنار گذاشتن اصل نیست، بلکه اصل اساساً جاری و مقتضی نیست؛ چون موضوع آن، مجهول الحكم است. و اگر آن دلیل بنفسه مفید علم نباشد و احتمال خلاف در آن برود، ولی اعتبار آن با دلیلی علمی ثابت شده باشد، در این صورت:

اگر اصل از اصولی باشد که مؤدای آن به حکم عقل است - مانند برائت عقلی، احتیاط عقلی و تخيیر عقلی - آن دلیل نیز بر آن وارد است و موضوعش را برمی دارد؛ زیرا موضوع اولی (برائت عقلی) عدم بیان است، و موضوع دومی (احتیاط عقلی) احتمال عقاب، و مورد سومی (تخيیر عقلی) نبود مرجح برای یکی از دو طرف؛ و همه اینها با آن دلیل علمی مذکور<sup>۲</sup> برطرف می شود.

۱. همان؛ ص ۱۲ و ۱۳.

۲. منظور از دلیل علمی، دلیلی است که حجیت اصل یا اماره را اثبات می کند و حجیت خود آن دلیل با قطع ثابت شده است.

و اگر مؤدای اصل از مجعولات شرعی باشد - مانند استصحاب و مانند آن [یعنی برائت شرعی] - آن دلیل نسبت به اصل، «حاکم» است؛ به این معنا که حکم می‌کند مورد آن، از مجرای اصل خارج است. پس دلیل علمی مذکور، هرچند موضوع اصل - یعنی شک - را بر نمی‌دارد، ولی حکم شک، یعنی استصحاب را بر می‌دارد.

عبارت «وإن لم يرفع موضوعه - أعني الشك - إلا أنه يرفع حكم الشك، أعني الاستصحاب»، یعنی اگرچه دلیل علمی (اماره) موضوع اصل (شک واقعی) را از بین نمی‌برد، اما «حکم شک» را بر می‌دارد؛ به عبارت دیگر، شک را «حکماً» از بین می‌برد، نه حقیقتاً. لذا ما به این نوع تقدم در اصول شرعی، «حکومت» می‌گوییم. نکته آن در همین است که «يَرْفَعُهُ حُكماً». چرا در اصول عقلیه قائل به «ورود» شدیم؟ چون «يَرُدُّ عَلَيْهِ»؛ و وقتی وارد شد، «يَرْفَعُ مَوْضُوعَهُ حَقِيقَةً»؛ یعنی موضوع دلیل اصل - مانند لا بیان - حقیقتاً منتفی می‌شود. اما اینجا را حکومت می‌گوییم، چون موضوع دلیل اصل را «حُكماً» مرتفع می‌کند، نه حقیقتاً و واقعاً.

مرحوم شیخ در ادامه، ضابطه حکومت را چنین بیان می‌فرماید:

«و ضابط الحكم: أن يكون أحد الدليلين بمدلوله اللفظي متعرضاً لحال الدليل الآخر و رافعاً للحكم الثابت بالدليل الآخر عن بعض أفراد موضوعه، فيكون مبيناً لمقدار مدلوله، مسوقاً لبيان حاله، متفرعاً عليه»؛

و ضابطه حکومت آن است که یکی از دو دلیل، به مدلول لفظی خود متعرض حال دلیل دیگر باشد و حکم ثابت به وسیله دلیل دیگر را از برخی افراد موضوع آن بردارد؛ در نتیجه، مقدار دلالت آن را تبیین کرده، برای بیان حال آن آمده و بر آن متفرع باشد.

بخش‌هایی از عبارت شیخ قرائت شد تا برای دوستان روشن شود که فرمایش مرحوم شیخ دقیقاً چیست. ادامه بحث ان شاء الله در جلسه آینده پیگیری خواهد شد.

و صلّى الله على محمد وآله الطاهرين